

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنائی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: سی‌ام - زمستان ۱۳۹۵
از صفحه ۷۹ تا ۱۰۰

نگاهی به تمثیل در «گل و نوروز» خواجهی کرمانی*

سید مجید جوادی زاویه^۱

دانش آموخته‌ی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

عباس ماهیار^۲

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

چکیده

تمثیل در زبان و ادبیات فارسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به طوری که بسیاری از شاهکارهای ادب پارسی به زیور تمثیل آراسته است. گل و نوروز اثر فاخر و ارزشمند خواجهی کرمانی نیز از آن بی بهره نمانده، در واقع سراینده‌ی این منظومه با رویکرد تمثیلی این اثر را آفریده و تمثیل بر کل فضای داستان سایه گسترده است. گاهی در قالب حکایت و گاهی در قالب ضرب المثل. با بررسی و تحلیل نشان دادیم که نوروز: تمثیل سالک، گل: تمثیل معشوق، کشمیری: عارفی که از معشوق نشان دارد، پدر: مادیات و تعلقات، مهر سب حکیم: عقل، دو مرغ سبز: ندای غیبی، سفر: سیر و سلوک، اژدهای سیاه: نفس اماره و کشیش: پیر غیبی هستند. شاعر در پایان حکایات از ضرب المثل و چاشنی عرفان نیز استفاده کرده است.

کلید واژه‌ها: تمثیل، گل و نوروز، ضرب المثل

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۲

۱- پست الکترونیک نویسنده‌ی مسؤول: m.j.zavieh@gmail.com

۲- پست الکترونیک: abbasmahyar@Kiau.ac.ir

مقدمه

منظومه غنایی گل و نوروز اثر فاخر خواجهی کرمانی شاعر بزرگ قرن هشتم هجری است این داستان با رویکرد تمثیلی نوشته شده که خلاصه آن چنین است. «نوروز» قهرمان اصلی داستان شاهزاده‌ای است از سرزمین خراسان، دلتنگ از کاخ و ایوان در حین گشت و گذار و شکار با جهان افروز کشمیری آشنا می‌شود که ایشان نشانی از «گل» دختر زیبای قیصر روم به او می‌دهد. «نوروز» دلباخته و شیفته، برای رسیدن به محبوب راه سفر در پیش می‌گیرد. پدر نمی‌تواند ممانعت کند. مه‌رسب حکیم که تمثیل عقل است نیز از ممانعت نوروز عاجز می‌ماند. در سفر اتفاقات سختی می‌افتد. از جمله: جنگ با اژدهای سیاه و شبل زنگی که هر دو تمثیلی از نفس اماره‌اند. در پایان نوروز با پیروزی بر آنان و کشتن طوفان جادو و گشایش طلسم‌ها به معشوق می‌رسد. در این جستار به تشریح تمثیلی قهرمانان و اتفاقات می‌پردازیم.

مسئله‌ی پژوهش: آیا گل و نوروز خواجهی کرمانی را می‌توان یک اثر تمثیلی دانست؟ آیا در این داستان از انواع تمثیل استفاده شده است؟

پیشینه پژوهش: درباره تمثیل در ادبیات فارسی به ویژه آثار عرفانی تحقیقات زیادی انجام شده اما در گل و نوروز کار خاصی صورت نگرفته، این پژوهش در نوع خود اثری بدیع است. **روش پژوهش:** تحلیلی و توصیفی است.

ارزش و جایگاه تمثیل: تنوع و گونه‌های مختلف تمثیل به آن ارزش خاصی داده است، تقریباً همه‌ی انواع آن را در آثار ادبی فارسی چه نظم چه نثر و آثار عرفانی و غیرعرفانی می‌توان یافت. شاهکارهایی چون: کلیله و دمنه، مرزبان نامه، مثنوی معنوی، منطق الطیر عطار، سلامان و ابسال، عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، شاهنامه، گلستان سعدی، بوستان سعدی، مخزن الاسرار نظامی و دنیای وسیع غزلیات فارسی از آن بهره برده‌اند. که البته در همه زبان‌های جهان همین گونه است. خاصه در زبان ترکی و عربی و انگلیسی که ما ایرانیان با این زبان‌ها آشنایی بیشتری داریم.

به نظر **جرجانی** «تمثیل تشبیهی است که با نوعی تأویل پدید می‌آید مانند (هذه حُجَّة كَالشَّمْسِ فِي الظُّهْرِ) گاهی با قدری تأمل می‌توان آن را دریافت و گاهی نیاز قوی به تأویل

دارد. و فرق بین تشبیه و تمثیل آن است که هر تمثیلی تشبیه است ولی هر تشبیهی تمثیل نیست.» (جرجانی، ۱۳۷۴: ۵۰)

و شمس قیس رازی می‌گوید: «تمثیل از جمله استعارات است الا آن که این نوع استعاراتی است به طریق مثال یعنی شاعر خواهد که به معنی‌ای اشاره کند لفظی چند که دلالت بر معنی‌ای دیگر کند بیارد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارات مجرد باشد.» (رازی، ۱۳۷۳: ۳۱۹) و همایی می‌گوید: «آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مثل یا شبه مثل و متضمن مطلبی حکیمانه است بیاریند. و این صنعت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیه سخن می‌شود. و گاه باشد که آوردن یک «مثل» در نظم یا نثر و خطابه و سخن رانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه رساله و مقاله باشد.» (همایی، ۱۳۶۷: ۲۹۹) همایی در واقع آن را برابر با ارسال مثل می‌داند.

ابن رشیق تمثیل را از شاخه‌های استعاره می‌داند و می‌گوید: «تمثیل در نظر بعضی، از مماثله است و آن چنین است که چیزی را به چیزی تمثیل و همانند کنی که در آن اشارتی باشد» و می‌گوید: «تمثیل و استعاره از مقوله تشبیه‌اند، جز اینکه ادات و ابزار تشبیه در آنها وجود ندارد و در اسلوب اصلی تشبیه قرار ندارند» اما زمخشری و ابن اثیر، تشبیه و تمثیل را مترادف دانسته‌اند و البته نظر ایشان بیشتر به جانب مفهوم لغوی دو کلمه است که تقریباً مترادف‌اند» (شفیعی، ۱۳۶۶: ۷۸-۷۹)

«مَثَلٌ در لغت به معنی مانند: همتا، و مِثْلٌ است. این کلمه عربی را در فارسی گاهی به داستان، نمون، سان، حال و صفت ترجمه کرده‌اند. میبیدی، صاحب کشف الاسرار در ترجمه‌ی قرآن کریم مثل را به همه‌ی این معانی برگردانده است. مَثَلٌ علاوه بر این معانی یک معنی اصطلاحی نیز دارد که با معنی لغوی آن ارتباط دارد. ابن اثیر می‌گوید: «یکی از معانی مَثَلٌ، تشبیه است: «مَثَلُ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ: سَوَاهٌ وَ شَبَّهَةٌ بِهِ، جَعَلَهُ مِثْلَهُ وَ عَلَى امْتِثَالِهِ» کلمه‌ی مَثَلٌ در این معنی در اکثر لغات سامی مانند حبشی و آرامی و عربی به اختلاف لهجات به این معنی آمده است، مثل را می‌توان معادل تمثیل گرفت که خود یکی از صورخیال در علم بیان محسوب

می‌شود و در اصل یکی از انواع تشبیه است.» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۳۹)

«در کتاب‌های بلاغی بحث تمثیل، نخست در زیر تشبیه مطرح شده، علمای بیان، عموماً تمثیل را شاخه‌ای از تشبیه شمرده و با تعابیر «تشبیه تمثیل، تمثیل تشبیهی، استعاره تمثیلیه و تمثیل» از آن یاد کرده‌اند. از گذشته تا به امروز به طور کلی تمثیل از چهار دیدگاه به بحث گذاشته شده است:

دیدگاه نخست: تمثیل را مترادف و هم معنی با تشبیه می‌دانند. (مطرزی و ابن اثیر)

دیدگاه دوم: تمثیل، نوعی تشبیه است که وجه شبه مرکب از امور متعدد باشد. (جرجانی،

سکاکی، خطیب قزوینی و جمهور بلاغیان)

دیدگاه سوم: تمثیل را از زمره استعاره و مجاز می‌شمارند و آن را از تشبیه جدا می‌کنند.

اما در دیدگاه چهارم: متأخر است و تمثیل را معادل الیگوری در بلاغت فرنگی می‌داند،

یعنی داستانی که پیامی درخود نهفته دارد.» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۲۲۵)

تمثیل و اسطوره

«تمثیل از آغاز پیوند استواری با روایت داستانی داشته است. از این رو بود که بسیاری از محققان تمثیل رمزی را با اسطوره در آمیخته‌اند و نخستین روایت‌های اسطوره‌ای را «تمثیل روایی» خوانده‌اند. در این تلقی روایت‌های اساطیری از عصر هزیود (قرن هشتم پیش از میلاد مسیح) در شمار تمثیل به حساب می‌آیند. این نسبت که در زمان هزیود پایه گذاری شده شیوه‌ای از روایت اساطیری است که در آن نام اشخاص و اشیا، استفاده از یک مفهوم مجرد (اسم معنی) است. مفاهیمی مانند آرزو، عشق، دانایی، افسون و جادو، زیبایی، عشق جنسی و لذت، در اساطیر اولیه و در افسانه‌های عصر هزیود به شکل انسان ظاهر می‌شوند. به هر مفهوم مجرد، یک شخصیت انسانی داده می‌شود. مثلاً در افسانه پرومتئوس، پرومته (معنی دوران‌دیش)، پسر تَمیس (عدالت) است (همان: ۲۴۹)

در مباحث ادبی فارسی و عربی اصطلاح تمثیل، حوزه معنایی گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که از تشبیه مرکب، استعاره مرکب، استدلال، ضرب المثل، اسلوب معادله گرفته تا حکایت اخلاقی، قصه‌های حیوانات، قصه‌های رمزی و نیز روایت داستانی (الیگوری) در ادبیات فرنگی

را شامل می‌شود (همان: ۲۵۰) و الیگوری روایتی است که در آن عناصر و عوامل و اعمال و لغات و گاهی زمینه‌ی اثر نه تنها به خاطر خود و در معنی خود بلکه برای اهداف و معانی ثانوی به کار می‌روند. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۴۹)

«فابل Fable در حقیقت داستان کوتاهی است که به شیوه تمثیلی نوشته شده است. در فابل نویسنده یک اصل اخلاقی یا رفتاری را تشریح می‌کند، بدین ترتیب که معمولاً در پایان آن، راوی یا یکی از قهرمانان، آن اصل اخلاقی را در یکی دو جمله کوتاه پرمعنای نکته دار Epigram که جنبه ارسال المثلی دارند بیان می‌دارد» (همان: ۲۵۰)

«نوع دیگر تمثیل پارابل Parable یا مثل گویی و مثل گذراندن است. پارابل روایت کوتاهی است که در آن شباهت‌های ضمنی اما مفصل و دقیق و جزء به جزء با اجزای یک عقیده یا آموزه وجود داشته باشد. یعنی همین که روایت را می‌خوانیم خود به خود متوجه یک اصل یا عقیده اخلاقی می‌شویم. پارابل در قرآن مجید و آثار صوفیان (مثلاً در مثنوی) فراوان است. مثلاً در قرآن مجید (سوره الجمعة ۶۲، آیه ۶) می‌فرماید: «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً یعنی مثل کسانی که تورات را در دست دارند اما آن را نمی‌فهمند مثل خری است که بر آن کتاب بار کرده باشند». (همان: ۲۵۲)

نوع دیگر تمثیل اگومپلوم Exemplum یا داستان - مثال (مثال داستانی) است یا حکایت تمثیلی معروف است. اگومپلوم داستان تمثیلی کوتاهی است که شهرت بسیار داشته باشد و شنونده به محض شنیدن تمام آن و حتی قسمتی از آن فوراً متوجه مشبه یا منظور باطنی گوینده و یک نتیجه اخلاقی شود.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۸۱) در این نوع تمثیلات اخلاقی، واقعیت کلی را در طی داستان کوتاهی بیان می‌کنند. اگومپلوم در ادب مسیحی غربی در مواعظ بسیار مرسوم بود (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۵۲)

متن اصلی

منظومه‌ی غنایی - تعلیمی گل و نوروز را می‌توان جزو آثار تمثیلی به حساب آورد به این دلیل که قهرمانان آن تمثیل را با خود همراه دارند:

نوروز: تمثیلی برای انسان عاشق دور افتاده از جایگاه خویش که برای رسیدن به معشوق تلاش می‌کند.

گل: تمثیل زیبایی از معشوق «ان الله جمیل و یحب الجمال» جلوه‌ای از جلوات حق.
جهان افروز کشمیری: تمثیل عارفی که از معشوق شناخت و نشانی دارد و آن را برای نوروز تشریح می‌کند.

حکیم مهرسب: تمثیل عقل که به نوروز پند می‌دهد سعی می‌کند که او را از رفتن باز دارد ولی موفق نمی‌شود.

کاخ و ایوان: تمثیل این دنیا که نوروز در آن به تنگ می‌آید.

سفر: تمثیل سیر و سلوک.

پدر: دنیا و تعلقات آن.

ازدهای سیاه: نفس اماره که نوروز با آن می‌جنگد و آن را نابود می‌کند.

شبل رنگی: نفس اماره که نوروز با وی جنگید و او را نیز نابود می‌کند.

موانع و مبارزات: تمثیل مراحل سیر و سلوک، ریاضت‌ها و سختی‌های آن است.

دو مرغ سبز: تمثیل ندای حق.

کشیش: تمثیل پیر غیبی که راه را به نوروز نشان می‌دهد.

۱- نوروز: تمثیلی برای انسان عاشق سالک.

معرفی پدر نوروز از زبان خواجه:

که شاهی بود در ملک خراسان	به عهد باستان از نسل ساسان
شهی پیروز گر پیروز نامش	به پیروزی شه انجم غلامش
شده پیروزی گردون نگینش	مسخر گشته ملک روم و چینش
گرفتی باج از بلغار و سقسین	خراج از هند جستی جزیت از چین

(خواجه، ۱۳۵۰: ۳۵)

پیروز شاه با این قدرت و بزرگی فرزند نداشت تنها آرزویش این بود که خداوند فرزندی به او عنایت کند. به همین خاطر به عبادت خانه‌ها شمع و به آتش خانه‌ها قربانی می‌فرستاد:

نبودی از خدای بی مثالش جزین حاجت که باقی ماند آتش
به نذر از ایزد بی خویش و پیوند نسب را روز و شب می‌جست فرزند

(همان: ۲۶)

تا اینکه خداوند فرزندی به او عنایت کرد. شاعر «نوروز» را این گونه معرفی می‌کند:

خضر عمری چو آب زندگانی چو ذوالقرنین در گیتی ستانی
به آیین جم و چهر منوچهر به فر آور مزد و طلعت مهر
چو شمعی مشتری پروانه او سلیمانی پری دیوانه او
بهاری ایمن از باد خزانی مهی از مطلع صاحب قرانی

(همان: ۲۶)

چون تولد نوروز در ایام بهار بود. نام او را نوروز گذاشتند که این خود تمثیلی است بر تولدی دوباره و رستاخیز انسان که به جاودانگی می‌رسد همان گونه که دیدیم خواجه نوروز را با اشارات اساطیری تمثیلی چون خضر و آب زندگانی و بهاری ایمن از باد خزانی معرفی کرد.

چو فرخ بود روز و بخت پیروز نواگر بر کشیده بانگ نوروز
به پیروزی گرفته شاه باده به نوروزی رسیده شاه زاده
به نامش خسروان نوروز خواندند رخس را ماه مهرافروز خواندند

(همان: ۲۷)

که در اندک زمانی در زیبایی، فضل و دانش، منطق، شطرنج، چوگان، تیراندازی و شمشیرزنی و عقل و هوش به اوج می‌رسد که مدام آرزوی سیر و سیاحت و سفر دارد و کاخ و

ایوان شاه برای او تنگ است که در اینجا کاخ و میدان تمثیلی از این دنیا یعنی همان قفسی که سزای مرغ خوش الحان نیست.

دلش تنگ آمدی در کاخ وایوان زدی هر دم علم بر صحن میدان

مدامش آرزوی گشت بودی سرکوه و هوای دشت بودی

(همان: ۲۹)

۲- جهان افروز کشمیری: تمثیلی است از عارفی که منزل به منزل، شام در شام، چو سیاحان جهان را پیموده و نشان از معشوق دارد. نوروز در اولین نگاه کشمیری را این گونه می‌بیند:

چو نوروز جهان افروز را دید تو پنداری که در شب روز را دید

فروزان از رخس فر الهی درو روشن نشان پادشاهی

(همان: ۳۱)

که یادآور این بیت مولاناست در داستان تمثیلی شاه و کنیزک:

دید شخصی فاضلی پر مایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای

(مولوی، بی تا: ۶)

معرفی کردن جهان افروز خویش را و ماجرای سفری که داشته است:

جهان افروز کشمیرست نامم فراخای جهان پیموده گامم

به شهر خویش بودم شهریاری سریر سروری را تاجداری

زناگه دولت از من روی بنهفت سپهر کژ نظر با من برآشفت

نهادم روی در غربت به ناچار گهم منزل به دشت وگه به کهسار

چو چین زلف هندوی دلارام به روم افکند دور چرخم از شام

جهانی یافتم از پیر و برنا
 به بوی گل چو بلبل گشته سرمست
 پیرسیده ز پیری کار دیده
 که ای جاسوس احوال نهانی
 جوابم داد کائن در سفتنی نیست
 همان بهتر که این معنی نجویی
 ز شیدایی گرفتم کوه و صحرا
 نهاده جان چو ساغر بر کف دست
 ز دست دهر شربت‌ها چشیده
 بگو زین قصه با من آنچه دانی
 چه گویم که این حکایت گفتنی نیست
 وگر جویی به ترک خود بگویی

(همان: ۳۲)

یعنی در راه معشوق باید از خود گذشت.

۳- گل: تمثیلی از معشوق

معرفی گل به وسیله‌ی جهان افروز کشمیری:

که قیصر در حرم دارد نگاری
 گلی عنبر نسیم از گلشن حور
 دل افروزی چو ایام جوانی
 گلی صد گلشن از رویش شکفته
 هزارش بلبل نالنده در باغ
 ز عمر جاودانی دلربا تر
 گلش نام و گلش رنگ و گلش روی
 بهار قیصر و عید مسیحا
 لب جان پرور او روح اعظم
 جهان داران ایامش خریدار
 پری دختری چو خرم نوبهاری
 مهی خورشید وش در قبه‌ی نور
 رون بخشی چو آب زندگانی
 مهی صد شام در مویش نهفته
 چو لاله بر دل سودا زده داغ
 ز آب زندگانی جان فزاتر
 گلش اندام و گلش گوی و گلبوی
 چراغ راهب و قندیل ترسا
 خم ابروی او محراب مریم
 جهان گیران آفاکش طلب کار

(همان: ۳۳-۳۶)

گل با این ویژگی‌ها فقط سالی یک بار جلوه می‌کند.

به هریک سال چون ماهی برآید
 کند جولان زمانی بر لب بام
 زبرج مهر ناگاهی بر آید
 به طلعت بشکند قدر مه تام

زند خرگه دگر در قصر قیصر رود در پرده تا نوروز دیگر

(همان: ۳۷)

که مهرورزان پیش او می‌میرند دائم مست دوستند و دو عالم را طفیل او می‌دانند:
چو کبک مست دائم دوست خوانند دو عالم را طفیل دوست دانند
چو بلبل در هوای گل خروشدند مدام از جام شوقش باده نوشند
بدین خرسند مشتاقان مهجور که نوروز دگر بیندش از دور

(همان)

نوروز با شنیدن این سخنان عقل و هشیاری خویش را باخت:

برفت از سر هوای بوستانش فرامش گشت یاد بوستانش
کند جولان زمانی بر لب بام به طلعت بشکند قدر مه تام

(همان)

۴- دو مرغ سبز: تمثیلی از ندای غیبی است.

نوروز پس از شنیدن وصف گل و گذراندن لحظاتی پرآشوب میان خواب و بیداری چنان

می‌بیند:

چمن بر سبزه از گل نقش بسته دو مرغ سبز بر شاخی نشسته
چو طاوس سرا بستان اخضر زده بر شاخسار سدره شهر
چو بلبل در نواسازی دلارای چو طوطی در سخنگویی شکرخای
چو شه را همچو نرگس خفته دیدند زبان سوسن صفت بیرون کشیدند
که این مرغ همایون آن همایست که شاخ سدره اش آرام جایست
فروزان اختری از برج شاه‌یست گرامی دری از درج الهیست
به سوی گل بود پیوسته رایش زند پر همچو بلبل در هوایش
زند غوطه به دریا چو نهنگان کند پنجه به صحرا چو پلنگان

زمانی با گوزنان راز گوید گهی با آهوان غم باز گوید
 ولیکن عاقبت کارش برآید گل صد برگ از خارش برآید
 گل از نوروز گیرد رنگ و بویی بهار از ابر یابد آب رویی
 شهشه در زمان از خواب برجست چو سروی بر کنار چشمه بنشست
 ندید آن سبز مرغان در نشیمن چو بلبل زد فغان در سبز گلشن

(همان: ۴۱-۴۳)

دو مرغ سبز در خواب نوروز حاضر می‌شوند و درباره‌ی نوروز چنانکه ملاحظه فرمودید سخن می‌گویند. او را همای همایونی می‌دانند که شاخ سدره آرام جای اوست نه این قفس دنیایی در واقع به او آگاهی می‌دهند.

چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
 (حافظ: ۲۳۵)

سرنوشت او را یادآور می‌شوند و آینده‌ی او را پیش بینی می‌کنند در پایان این حکایت خواجه در ابیاتی جهان را اسیر عشق می‌داند. یعنی غنچه‌ای کوچک که در کنار جویباری روییده است:

نمی‌بینم دلی بی دلربایی کجا باشد درونی بی هوایی
 نیابی صحنه‌ای در صحن این باغ که از مهرش نباشد بر جگر داغ
 نبینی غنچه‌ای بر طرف جویی که نبود در دلش از عشق بویی
 برو خواجه که هر کائن رخس می‌تاخت زخود بگذشت و خود را باز نشناخت

(خواجه، ۱۳۵۰:)

همه عاشق تجلی گل روی حضرت حقند و همین عشق، نوروز را به سفر یعنی سیر و سلوک وامی‌دارد. از پدر اجازه سفر می‌خواهد اما پدر او را منع می‌کند.

۵- سفر: تمثیل سیر و سلوک.

۶- روم: تمثیل عالم مقصود.

۷- پدر: تمثیل زرق و برق و مادیات و تعلقات دنیوی و باز دارنده.

«نفس انسان، سفرش را از عالم اسفل به عنوان رابط بین جسم و جان و روح نورانی آغاز می‌کند. آنگاه که نفس، به منبع الهی که از آن آمده بود، بر می‌گردد، تمامیت ماهیتش را تحقق می‌بخشد. با توجه به اینکه نفس دارای قابلیت بی‌نهایت است، به واسطه تخلق به جمیع اسماء الهی، رشد می‌کند. سالکان الی الله به تدریج تمامی خلقت را در درون نفس‌هایشان می‌شناسند، چرا که آنها در یک عالم صغیری سفر می‌کنند که تمام اشیاء و عوالم را در بردارد. آنها به صعودشان در مراتب روحانی ادامه می‌دهند تا اینکه با رسیدن به خدا، سفر پایان‌ناپذیری را در خدا و با خدا آغاز کنند.» (چیتیک، ۱۳۸۲: ۱۵۳) «آنها اسماء الهی را در سفرشان در کون همراهی می‌کنند. آنها کون را در سفرش از عدم به وجود همراهی می‌کنند. آنها همراهی می‌کنند انبیا را در سفرشان، پس آنها آدم را در سفرش از بهشت به زمین همراهی می‌کنند... و همچنین آنها هر نبی و ملکی را مانند اسفار جبرئیل به سوی هر نبی و رسولی و سفر تجلی خدا را در صورتش همراهی می‌کنند تا اینکه بر همه اینها واقف می‌شوند از طریق ذوق در نفس‌هایشان. (فتوحات: ج ۲ و ۲۸۴) به نقل از همان)

نوروز از پدر اجازه می‌خواهد که برود:

کواکب را جهان گردی نمایم	اجازه ده که بر ادهم برآیم
برم آب صبا در ره نوردی	بیاموزم فلک را تیز گردی
به سیاحی بگیرم روم و چین را	چو سیاحان بپیمایم زمین را
زنم چون خور دم از گیتی ستانی	کنم با چرخ گردان هم عنانی
بگردم مدتی چون مه در آفاق	برآیم گرد این خرگاه شش طاق
بگیرم از بد و نیک جهان پند	کنم منزل به هر جا روزکی چند
رسانم بر فلک آواز تکبیر	چو بلبل برکشم دستان به شبگیر
فرود آیم به بوم خویشان باز	هوا بگیرم چو مرغ تیز پرواز
نظر در آب کردن از روان به	جهان گردیدن از ملک جهان به

(همان: ۴۴-۴۵)

نوروز می‌خواهد بعد از سیر و سیاحت آواز تکبیر بر فلک رساند و بر بوم خویشتن دوباره
 فرود آید شناخت جهان را از پادشاهی آن بالاتر می‌بیند. و هوای روم دائم در دماغ اوست.

مرا هرچند کز عالم فراغت	هوای روم دائم در دماغست
چنان خواهم که بر بکران نشینم	شگفتی‌های آن کشور بینم
بر افروزم زدل قندیل ترسا	کشم در چشم راهب کحل عیسی
برآرم آب خضر از دیده‌تر	فشانم بر سر خاک سکندر
بیاموزم به درس صبحگاهی	عظیم الروم را علم الهی
برآرم شمعی از بتخانه دل	کنم روشن چراغ دیر هرقل
فرو ریزم زمنطق در خوشاب	ارسطو را کنم در خاک چون آب

(همان: ۴۴-۴۵)

چرا خضر؟ چرا راهب؟ چرا عیسی؟ چرا علم الهی؟ این واژگان ذهن خواننده را در حرکت
 به سوی برداشت تمثیلی تقویت می‌کند. و پدر که تمثیل دنیا و زرق و برق آنست او را به بازی
 کودکانه و دنیاوی دعوت و از رفتن به این سفر منع می‌نماید:

سزد کان دم که باز آیی زمکتب	کنی با کودکان از چوب مرکب
گهی با باد بستان راز میگوی	غم دل با ریاحین باز میگوی
چو لاله قول بلبل گوش می کن	قدح در سایه گل نوش می کن
گهی در صحن میدان گوی می باز	جنیبت می دوان و تیز می تاز
گهی زاغ کمان را در خروش آر	دل نسرین گردون را به جوش آر
گهی می رو به دشت و بور می تاز	چو بهرام از قفای گور می تاز
روان کن چون غزاله با همالان	به تیغ آتشین خون از غزالان
گهی شطرنج باز و رخ برافروز	شه سیارگان را بازی آموز
ملک زاده زمین بوسید و برگشت	دل آشفته‌اش آشفته‌تر گشت

(همان: ۴۶-۴۷)

۸- مهرسب حکیم: تمثیل عقل.

از طرف پدر مأمور شد تا پسر (نوروز) را نصیحت کند. نوروز احوال بسیار بدی داشت دل معجروحش از اندیشه خون شده بود و دم سرد و تب گرمش افزون و زمین از آب چشمش پر و قدش از بار هجران خم. پدر مهرسب حکیم را خواست:

طلب فرمود و گفت ای دانش افروز	به دانش عقل کل را دانش آموز
به منزلگاه نوروز آشیان کن	به اندرزش زبان را درفشان کن
دوا سازش که رنجور اوفتادست	به راه آرش که بس دور اوفتادست
به نور عقل روشن کن چراغش	ببر سودای فاسد از دماغش
زمین بوسید پیر حکمت اندوز	پس آنگه زد علم بر کاخ نوروز
ثنا گسترد و گفت ای نامور شاه	که افکندت بدین افسانه از راه
چرا باید حدیث می‌شنیدن	فتادن بی خود و خود را ندیدن
بسی گویند از اکسیر و عنقا	ولی نامد نشان هر دو پیدا
به افسونی نباید رفت در خواب	به افسوسی نشاید بود در تاب

(همان: ۴۹)

نتیجه اینکه به صراحت خواجو و شاه، حکیم عقل کل است می‌خواهد به نور عقل چراغش را روشن کرده سودای فاسد را از دماغش ببرد. برای فهماندن مطلب حکیم از حکایات تمثیلی استفاده می‌کند و حکایت "وزیر محمد" نام را که بر پسری "علی نام" عاشق گشته و نصیحت "زین العابدین" نشنیده است و هلاک شده تعریف می‌کند که خود از نوع فابل است. در زیر به توضیح این بخش می‌پردازیم.

۹-۱- حکایات تمثیلی: برای سهولت در فهم، داستان کوتاهی که به شیوه تمثیلی نوشته می‌شود و در پایان آن راوی با یکی از قهرمانان آن اصل اخلاقی را در یکی دو جمله‌ی کوتاه پرمعنای نکته دار که جنبه‌ی ارسال المثلی دارند بیان می‌کند مثل داستان وزیر محمد از زبان عقل کل یعنی مهرسب حکیم:

چنین خواندم که در ایام پیشین وزیری بود با تعظیم و تمکین
محمد نام و ابراهیم دیدار سلیمان ملک و اسماعیل مقدار
چو آصف مالک جم زیر نگینش زجم و اصف هزاران آفرینش
همه پیران مرشد یار غارش چو زین العابدینی راز دارش

(همان: ۵۰-۵۱)

عاشق غلام چابک سوار و کله داری شد و آبرویش برفت. آن همه تقوا، عصمت، زهد، عفاف، ناموس، پارسایی، باد هوا شد. زین العابدین مأمور شد تا وزیر را پند دهد که این پندها را در بخش ضرب المثل آورده‌ایم.

۹-۲- حکایت تمثیلی بعدی مَثَل زدن شاه زاده نوروز داستان بهزاد و پری زاد که پس از سختی‌های فراوان نجات یافته به مقصود رسیدند.

شنیدم روزی از افسانه خوانی به تاریخ و حکایت داستانی
که شاهی بود در پیشینه ایام به ملکت چون جم و شوکت چو بهرام

(همان: ۸۱)

که با پری زاد دختر عزیزمصر ازدواج می‌کند و صاحب دو فرزند به نام سعد و سعدان شدند به هنگام گذشتن از دریا از یکدیگر جدا شدند. دوباره بعد از چندین سال خانواده دور هم جمع می‌شوند. که شاعر در ابیات پایانی به شکل ضرب المثل نتیجه گیری می‌کند که در بخش ضرب المثل آورده‌ایم.

۹-۳ حکایت تمثیلی: مَثَل زدن مهران پسر مهرسب حکیم برای نوروز از داستان "مهر و

مهربان" که بعد از چندین مشقت به مراد نرسیدند به ابیات پایانی این حکایت توجه کنید:
نه روزی یافت از وصلش نشانی ندیدش همچو گل در گلستانی
دل و جان در ره سودای او باخت دو عالم تحفه‌ی سودای او ساخت

چو خواجو از جهان می‌رفت و می‌گفت وزین حسرت به مژگان سنگ می‌سفت
که دل‌داده حدیث جان نداند کسی کو دل دهد جان برفشاند
درین دریا بسی رفتند چون ما که نامد ساحل این ورطه پیدا
(همان: ۱۰۲)

۹-۴- حکایت تمثیلی: مثال زدن شاهزاده از داستان کمال و جمال و آن ملامت گو که بر جمال عاشق گشت و از درد هلاک شد. به ابیات پایانی دقت فرمایید:

مکن عییم اگر عیب تو کردم بین در اشک سرخ و روی زردم
ز هر چیزی که گفتم شرمسارم چه گویم چون زرویت شرم دارم
بخوان در گوش جانم قصه‌ی دوست که گوش جان من بر قصه‌ی اوست
که جان دادیم و جانان را خبر نیست به دست ما کنون چیزی دگر نیست
چراغ دل به باد سرد بنشانند بزد آهی و دردم جان برافشانند
طریق عشق راه ره روانست ولیکن تحفه‌ی این ره روانست
دل مشتاق درمانی ندارد سر عشاق سامانی ندارد
نداند عقل سرّ عشق بازی چو هندو معنی الفاظ تازی
نه معبر دارد این دریا نه ساحل نه پایان دارد این وادی نه منزل

(همان: ۱۱۳-۱۱۴)

۹-۵- حکایت تمثیلی: مثال زدن راهب برای شاه زاده نوروز از حکایت نصر و نصیر در باب جوانمردی نتیجه را در ابیات پایانی حکایت می‌بینیم:

ببخشا ورنه بخشایش نیابی که بی بخشایش آسایش نیابی
اگر خواهی بقا دل بر فنا نه وگرجویی شفا ترک دوا ده
اگر تخم کرم در دل نگاری بر از باغ سعادت برنداری
خنک آن کس که این ره پیش گیرد به شرط آنک ترک خویش گیرد

(همان-۱۶۵)

۱۰- اژدهای سیاه: تمثیلی از نفس

به گفته‌ی مولانا: «نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است» (مولوی، بی تا: ۶۰)

اژدهایی که خواجه از آن سخن می‌گوید اژدهای خفته ایست که نوروز آن را در دامنه‌ی کوه خفته می‌بیند. می‌بیند. نفس یکی از موانع سخت و بازدارنده که رهایی از آن بسیار دشوار است. در گونه‌ی عرفانی سالک سختی‌های فراوانی را باید تحمل کند تا پیروز از این مرحله بگذرد. در اینجا شاه زاده به حد قیصریه رسید با اژدهای سیاهی روبرو شد که باید از آن می‌گذشت خواجه با آوردن ابیات زیر در آغاز داستان فضا را کاملاً عرفانی جلوه می‌دهد:

دلا در عشق جانان ترک جان کن	به بوی گل وطن در بوستان کن
بت چین بایدت راه خطا گیر	وگر خود بیخودی راه خدا گیر
طریق دوست بی دشمن محالست	امید وصل بی هجران خیالست

(خواجه، ۱۶۹: ۱۳۵۰)

توکل کردن بر خدای و توصیف اژدها:

توکل بر خدای دادگر کرد	براق آنکه چو برق از جای برکرد
فروشد در دره چون آتش و آب	زده در آب و آتش تیغ او تاب
در آن کوه و کمر چندی بگردید	زناگه خفته در زیر کمر دید
یکی عفریت دوداندرد دم کش	فتاده دوزخ از دودش در آتش
چه عفریت اژدهایی اهرمن سوز	سیه چون هندوان برهمن سوز
سرش چون پشته پرخار سر تیز	مقامش دوزخی پر برق خون ریز
دهانش کوره انگشت سوزان	دو چشمش حلقه مشعل فروزان

(همان: ۱۷۱)

با دیدن این اژدها شاه زاده نوروز به درگاه دادار جهان روی آورد و عجز و لابه کرد و

خداوند را قسم‌های فراوان داد و کمک خواست این مناجات بسیار قابل تعمق است. چند بیت برای نمونه می‌آوریم:

شهنشه خیره شد در آن سیه مار	به دادار جهان گفت ای جهاندار
بدان درگه که از وی کعبه بایست	بدان ساغر کزو زمزم شرایست
بدان سری که مستور است از ادراک	بدان نوری که محجوبست از افلاک
بدان سطری که عالم مسطر اوست	بدان رمزی که عالم محضر اوست
به مرغان ریاض لایزالی	به عنوان مثال بی مثالی
به آه آتشین سوزناکان	به شمع طلعت پرنور پاکان
به تقریر خموشان سخن ساز	به توقیر فقیران جهان باز
به صبح صادقان مهر پرور	به عدل خسروان دادگستر
به هر علمی که بیرون از عقولست	به هر طاعت که در راهت قبولست
که چون افتادگان را دست گیری	من خسته روان را دست گیری
اگر زردم نبخشی زار میرم	ندیده گنج پیش مار میرم
مگر لطف توام یاری نماید	وگر نه هیچ کاری بر نیاید

(همان: ۱۷۳-۱۷۴)

تا اینکه به یاری خداوند نوروز اژدها را کشت و خود مدهوش افتاد.

دمی بر خاک راه افتاد مدهوش	زبی خویشی شده خویشش فراموش
چو باز آمد زبان بگشاد و می‌گفت	که‌ای یاری ده بی یار و بی جفت
تو دادی بازوی زور آزمایم	وگر نه من به موری بر نیایم
تو آنی کافریدی مار و ماهی	توانایی دهی آن را که خواهی

(همان: ۱۷۵)

نتیجه اینکه با توکل بر خداوند متعال و یاری جستن از او می‌توان بر اژدهای نفس پیروز شد.

۱۱- شبل زنگی: تمثیلی از نفس - شبل زنگی تمثیل دیگری است از نفس که نوروز او را نیز کشت "بخت افروز" نامی او را ازدها معرفی می‌کند. و به نوروز این گونه هشدار می‌دهد:

مشو با زهر و با زنگی میامیز	وز آن ثعبان زهر افشان بپرهیز
تورا کشتی گرفتن مصلحت نیست	ره بی راه رفتن مصلحت نیست
ازین برگرد کین کاری تباهست	نه انسانست آن دیوی سیاهست
نباید فتنه را بیدار کردن	نشاید با اجل پیکار کردن
شه ما قصد جانت می‌نماید	طریق آن جهانت می‌نماید

(همان: ۱۸۰)

۱۲- دیدن نوروز کشیش را در خواب: کشیش تمثیلی از پیر و مرشد غیبی است که راه را

به نوروز نشان می‌دهد:

دل از شمع رخ جانان برافروز	ز شمع دل چراغ جان برافروز
درون کعبه با بت عشق می‌باز	ولیکن کعبه را از بت پرداز
ز عالم روی در پیر مغان آر	مغان را از غم دل در فغان آر
نوا سازان که ساز قصه سازند	زنوروز این چنین دستان نوازند
که چون برسر حد ارمن علم زد	به یاقوت روان بر رخ رقم زد
نمی‌دانست کان غم با که گوید	مراد خاطر خود از که جوید

(همان: ۲۱۹)

نوروز به خواب رفت و در خواب:

کشیشی دید ناگه سال خورده	شراب دور مالا مال کرده
ز روح آوازه عیسی شنیده	رخ عیسی به چشم روح دیده
به صورت پیکری در قبه‌ی نور	به معنی طایری از روضه‌ی حور

(همان: ۲۲۰)

کشیش راه قصر شاپور را نشان داد و از طلسم او را باخبر کرد و از گل و مهران مهرسب که در بند بودند نیز خبر داد. نوروز با راهنمایی پیر (کشیش)، طوفان جادو را کشت. طلسم‌ها را گشاد و گل و مهران مهرسب را آزاد کرد.

ضرب المثل ها: نوع دیگر از تمثیل ارسال مثل است که معمولاً در یک بیت یا در یک مصرع آورده می‌شود. در منظومه گل و نوروز از این نوع فراوان است که ما نمونه‌هایی را می‌آوریم:

نه هر چیزی که گویند آن چنانست	نه هر آبی که باشد آن روانست
نه لالاییست آخر زر خریده	گرفتم هست لولو نور دیده
چو گل بر روزگار خویش خندد	کسی کو گل نچیده دسته بندد

(همان: ۵۰)

چو هندو دست از آب روی شستن	خطا باشد ز ترکان مهر جستن
----------------------------	---------------------------

(همان: ۵۴)

سلیمان را پری خوانی میاموز	محمد را مسلمانی میاموز
که بی لشکر جهان‌داری نشاید	مرا امثال او بسیار باید
بر افتد هر که او باول در افتاد	دهد دل داده جان را نیز برباد

(همان: ۵۵)

نیایی هیچ مهره بی دم مار	نیایی هیچ گل بی زحمت خار
--------------------------	--------------------------

(همان: ۷۲)

به دفع تشنگی خورد آب شمشیر	نباید شد چو آهو طعمه‌ی شیر
----------------------------	----------------------------

(همان: ۵۶)

کجا در یوسف مصری رسیدی	اگر یعقوب رنج ره ندیدی
و یا هر بنده آزادی نبیند	نه هر کو غم خورد شادی نبیند

بود حنظل به تلخی زهر قاتل ولی خواند نباتش مرد عاقل
 که خار د پشت من جز ناخن خویش وگر خار د کند پشت مرا ریش
 (همان: ۶۰)

رسد هم عاقبت طالب به مطلوب شود روشن به یوسف چشم یعقوب
 (همان: ۷۱)

نتیجه

با توجه به بررسی‌های انجام شده نتیجه می‌گیریم که خواجوی کرمانی شاعر بزرگ قرن هشتم در سرودن منظومه غنایی گل و نوروز به تمثیل با رویکرد عرفانی توجه داشته است در این جستار نشان داده شد که ۱- نوروز: تمثیل سالک عاشق ۲- گل: تمثیل معشوق ۳- جهان افروز کشمیری: تمثیلی از عارف که خبر از معشوق می‌دهد ۴- دو مرغ سبز: تمثیلی از ندای غیبی ۵- سفر: تمثیل سیر و سلوک ۶- روم: تمثیل عالم مقصود ۷- پدر: تمثیل دنیا و زرق و برق و وابستگی و تعلقات خاطر ۸- مهرسب حکیم: تمثیل عقل ۹- آوردن حکایات تمثیلی کوتاه در میان داستان برای فهماندن بهتر مطلب ۱۰- اژدهای سیاه و شبل زنگی: تمثیلی از نفس ۱۱- کشیش: تمثیلی از پیرو مرشد غیبی - از موارد و نشانه‌های تمثیل هستند. آوردن بیت‌هایی به صورت ضرب المثل و استفاده از اساطیر عرفانی مثل خضر و استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات عرفانی مثل توکل جنبه تمثیلی - عرفانی اثر را تقویت می‌کند.

منابع و مأخذ

- ۱- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲- جرجانی، عبدالقاهر، (۱۳۷۴)، اسرارالبلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳- چیتیک، ویلیام، (۱۳۸۲)، درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی، تهران: پژوهشکده‌ی امام خمینی.
- ۴- حافظ، شمس الدین، (۱۳۶۷)، دیوان به اهتمام قزوینی، تهران: زوآر، چ پنجم.
- ۵- خواجوی کرمانی، کمال الدین، (۱۳۵۰)، تصحیح کمال عینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- رازی، شمس قیس، (۱۳۷۳)، المعجم فی معاییر الاشعار العجم، تهران: فردوسی.

- ۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۶۶)، صورخیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، چ سوم.
- ۸- شمیسا سیروس، (۱۳۷۵)، انواع ادبی، تهران: فردوسی، چ چهارم.
- ۹- _____، (۱۳۷۶)، معانی و بیان، تهران: فردوسی، چ سوم،
- ۱۰- فتوحی، محمود، (۱۳۸۹)، بلاغت تصویر، تهران: سخن، چ دوم.
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین محمد، (بی تا) مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، اصفهان: مشعل.
- ۱۲- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۷)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما، چ پنجم.